



گفتگو

رمضانعلی ابراهیم زاده گرچی

دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی، مترجم قرآن کریم  
در گفتگو با فصل نامه رشد آموزش قرآن:

## هنگام ترجمه، وفاداری به متن قرآنی را بر زیبایی ترجمه ترجیح دادم

اشاره

دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی، شاعر، نویسنده، استاد دانشگاه، محقق، و مترجم قرآن، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه نیاز به معرفی ندارد. آنچه را که در ادامه می خوانید، حاصل گفتگو با ایشان در معرفی ترجمه اش از قرآن کریم است که در دفتر مجله رشد آموزش قرآن کریم انجام شد.

● جناب دکتر گرمارودی خوش آمدید. همان طور که با شما در میان گذاشتیم، این گفتگو درباره ترجمه شما - البته در حد معرفی - از قرآن کریم است.

○ شاید دومین باری است که در عمرم شفاهی مصاحبه می کنم. مصاحبه دقیق این است که سؤالات را بنویسید تا سرفرصت و به ویژه برای ارجاعات علمی، با فکر کردن پاسخها نوشته شود. شما هم که مصاحبه ها را سرانجام مکتوب می کنید.

خوب است خاطره ای را نقل کنم. قبل از انقلاب، به سفارش مرحوم برقی و مرحوم باهنر، زمانی که در آموزش و پرورش بودند، قرار شد بنده کتاب آیین نگارش کل کشور را بنویسم. برای این کار «اداره مطالعات» وزارت آموزش و پرورش آن روزگار، اسناد و مدارکی را که داشت، در اختیارم گذاشت؛ از جمله اقتراحاتی که از دبیران ادبیات، از جمله مرحوم جلال آل احمد کرده بودند. الان به یاد ندارم که زمان دبیری آل احمد

بود یا دوره دانشجویی او در دانشسرای عالی. ایشان در پاسخ آن اقتراح - که بعد من آن را به یک مقاله تبدیل کردم - نوشته بود: «نوشتار صورت روتوش شده گفتار است.»

این حرف درست است. به همین دلیل تن به مصاحبه نمی دهم تا آن روتوش را انجام بدهم.

● ان شاء الله متن را قبل از چاپ در اختیار تان می گذاریم تا روتوش لازم را انجام دهید. حال از تاریخ ترجمه تان از قرآن کریم بفرمایید.

○ بنده اول تیرماه سال ۱۳۷۸ به عنوان رایزن فرهنگی ایران در تاجیکستان انتخاب شدم. آنجا فرصت و فراغ مناسب بود تا در ساعات غیراداری (گرچه کار اداری گاهی تا ساعت ۱۰ شب هم ادامه داشت، مثل برگزاری برخی از سمینارها که تازه از ساعت ۴ بعدازظهر شروع می شد)، بیشتر روزها از چهار بعدازظهر تا هفت صبح روز بعد، به کارهای مورد علاقه خودم بپردازم.

به یاد دارم، پس از مدت کوتاهی که از اقامتم در تاجیکستان گذشت، تولد حضرت زهرا(س) فرارسید. بنده به نام مبارک ایشان، کاری را که از سالها پیش آرزویش را داشتم، شروع کردم.



خوب است در این فرصت خاطره‌ای را یادآوری کنم. بنده قبل از انقلاب با آقایان باهنر، رجایی، بهشتی، برقی و گلزاده غفوری آشنا و رفیق بودم. آقای گلزاده تا آن وقت کلاس نهم (سیکل) را خوانده بود. به ایشان گفتم، بنده زمانی که در قم بودم، در دبیرستان «دین و دانش» آقای دکتر بهشتی، ریاضی خواندم، اما می‌خواهم رشته ادبی را هم بخوانم. پیشنهاد کردم با هم این کار را بکنیم. آن زمان می‌توانستیم در شهر یورماه کلاس دهم را امتحان بدهیم. در آذرماه برای کلاس یازدهم امتحان می‌گرفتند و در تیرماه هم امتحان کلاس دوازدهم برگزار می‌شد. در همین ماه کنکور ورودی دانشگاه را برگزار می‌کردند. این کار را کردیم. هر دو نفر در دانشگاه تهران در دو رشته قبول شدیم. در رشته ادبیات نمره ما بهتر بود. اما هم من و هم ایشان به این علت که در «مدرسه علوی» معلم بودیم، رشته حقوق را برای ادامه تحصیل در دانشگاه انتخاب کردیم تا نصف روز را سر کلاس معلم باشیم و نصف روز را هم در دانشگاه درس بخوانیم.

من تا لیسانس (کارشناسی) رشته حقوق را خواندم، ولی ایشان تا دوره دکترا حقوق را ادامه داد. بنده هم بعد در رشته ادبیات تا دکترا خواندم. باید بدانید که آقای گلزاده غفوری هیچ‌وقت در آن رژیم کار حقوقی نکرد، زیرا اعتقادی به این کار نداشت.

● چه سالی به دانشگاه رفتید؟

○ در تابستان سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۶ آقای گلزاده به حج مشرف شدند. به اصطلاح از حجاج مدینه اول بودند. به من گفتند، نمی‌خواهی از پیامبر (ص) سؤالی کنی؟ گفتم: من که لایق این کار نیستم. اضافه کردم: به فرض سؤال کردم، شما چطور از ایشان جواب می‌گیری و برایم می‌آوری؟  
به من گفت: «اگر سؤالی دارید، من ابتدا آنجا به عرض حضرت رسول (ص) می‌رسانم و بعد به قرآن رجوع می‌کنم. هر صفحه که آمد، اولین آیه صفحه، پاسخ ماست. اینکه ما از آیه چه می‌فهمیم، حرف دیگری است.»  
من هم پسندیدم. زمانی که برگشت، به دیدارشان رفتم. گفت: «نمی‌پرسید، جواب سؤالتان چه بود؟»  
من گفته بودم، از رسول خدا (ص) پرسید: «الان وظیفه ما چیست؟» گفتم بفرماید.

گفت: «وقتی قرآن را باز کردم، این آیه در ابتدای صفحه بود: و قال الرسول یارب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا» (فرقان/ ۳۰): و پیامبر می‌گوید: پروردگارا! امت من، این قرآن را کنار نهادند.

**بعد هم که دستگیر شدم و چهار سال در زندان بودم. پس از انقلاب هم گرفتاری‌ها زیاد بود. سرانجام در تاجیکستان نشستم و ترجمه را آغاز کردم**

همین پرسش و پاسخ سبب شد، ایشان چند کار قرآنی کردند. بنده هم برای خودم قرار گذاشتم قرآن را به صورت کامل ترجمه کنم. از آن زمان برای کلمات قرآن، معادل‌های فارسی پیدا و یادداشت می‌کردم. اما فرصت این کار فراهم نبود. بعد هم که دستگیر شدم و چهار سال در زندان بودم. پس از انقلاب هم گرفتاری‌ها زیاد بود. سرانجام در تاجیکستان نشستم و ترجمه را آغاز کردم.

پس از چهار سال که از تاجیکستان به تهران بازگشتم، در ترجمه بازنگری کردم. وقتی کار کامل شد و قلم را زمین گذاشتم، متوجه شدم، درست روز تولد حضرت زهرا (س) است. بنابراین شروع کار با تمهید بود، اما خاتمه آن بدون تمهید صورت گرفت.

● آقای دکتر! در ایران کمتر به ویرایش و ویراستاری توجه می‌شود، ولی یکی از کارهای مهم در آثار علمی، همین کار است. خوش‌بختانه در ترجمه‌های قرآن دیده می‌شود که مترجمان متوجه این مهم هستند و یک ترجمه را حتی چند نفر ویرایش می‌کنند. گویا روی ترجمه شما هم ویراستاران صاحب نام کار کردند. می‌خواهیم بدانیم اکنون که چاپ چهارم ترجمه قرآن شما به بازار آمده است، ویراستاران و ویرایش چه قدر به شما کمک کردند تا به هدفی که در ترجمه به زبان فارسی داشتید، نزدیک‌تر شوید؟

○ به این علت مترجمان به ویرایش توجه می‌کنند که دغدغه کلام الهی و وحی را دارند. متن قدسی، حریمی دارد که آن حریم برای کسی که آن را با هدف ترجمه می‌کند، محترم است. کسی که هدفش فقط ترجمه است، برای مثال می‌رود «لبه تیغ» سامرست موام را ترجمه می‌کند. ولی مترجم قرآن، می‌خواهد باقیات‌الصالحاتی از خود باقی به‌جا بگذارد و برای آخرت توشه بیندوزد. لذا این کار را با اعتقاد به وحی انجام می‌دهد. پس در برگردان کلام الهی، سعی می‌کند، به حاق مطلبی که مورد نظر حضرت باری تعالی است، نزدیک‌تر بشود. خود ناشر ابتدا ترجمه را به آقای صدر الحفظ داده بود. ایشان عرب مقیم ایران بود و با قرآن کریم هم انس داشت. یادآور شوم که هنگام ترجمه یک متن، ممکن است کلمه یا جمله‌ای به دلیل پرش چشم از دست برود و ترجمه نشود. در ترجمه قرآن هم احتمال دارد این اتفاق بیفتد. برای نمونه عرض کنم، وقتی ترجمه آقای خرمشاهی منتشر شد، ایشان نسخه‌ای را به بنده هدیه کرد. زمانی که قرآن را باز کردم، دیدم قسمتی از یک آیه در ترجمه از قلم افتاده و فراموش کرده است آن قسمت را ترجمه کند. از دست ویراستارها هم در رفته بود که به ایشان یادآوری کردم.

در کار بنده همچنین مواردی مشاهده شد که خوش‌بختانه

## نباید ناگفته بگذارم که اگر در جایی بین وفاداری و زیبایی مخیر شدم، بنده وفادار ماندم، زیرا با وحی و متن قدسی سروکار داشتم

مباحث عمومی قرآنی داشت، مطالعه کردم؛ از جمله نوشته‌های آقای یعقوب جعفری - حفظه‌الله تعالی - را که به نظرم از بهترین منتقدان و قرآن‌پژوهان است. در انتخاب کلمه برای ترجمه، گاهی وضعیت طوری پیش می‌رفت

که برای یک کلمه یک هفته فکر می‌کردم. به یاد دارم درباره «زَنِيم» در آیه «عَتَلَّ بَعْدَ ذَلِكِ زَنِيمًا» (قلم/ ۱۳)، می‌اندیشیدم که خداوند مثل ما فحش نمی‌دهد. ما آدم‌ها به اصطلاح فحش چاروداری می‌دهیم. «زَنِيم» در اصل «زنازاده» است، اما در ترجمه باید فخامت کلام الهی را حفظ و رعایت کرد. مانده بودم که چه بیاورم، تا اینکه به تأسی از ابن سینا، دو رکعت نماز خواندم و آن وقت معادل «زَنِيم»، «بی‌تبار» به ذهنم رسید. به‌نظرم مناسب است، زیرا هم به معنی زنازاده است و هم فخیم است: «درشت‌خویی، فراسوی آن: بی‌تباری».

یا در ترجمه «مکروا و مکسرالله»، نمی‌توانیم بگوییم آنان مکر کردند و خداوند مکر یا حيله کرد که از ادب توحید به دور است. دیگران هم چاره‌ای اندیشیده بودند، مثل «مکر کردند و خداوند تدبیر فرمود». اما من در ترجمه‌ام نوشته‌ام: «آنان نیرنگ کردند و خداوند نیرنگ آنان را بی‌رنگ کرد.» در این ترجمه ضمن اینکه ادب توحید رعایت شده است، بین «نیرنگ» و «بی‌رنگ» هم جناس وجود دارد.

به‌طور کلی در ترجمه قرآن، اساس کار بنده این بود که فرض کردم: اصل لکوموتیوی است که باید روی دو ریل - یعنی زیبایی و وفاداری - حرکت کند. اگر توازن هر یک از دو ریل به هم بخورد، لکوموتیو از ریل خارج می‌شود. لذا سعی کردم که زیبایی و وفاداری به‌صورت متوازن و متوازی جلو بروند. اما امکان دارد، در جاهایی نتوانسته باشم از عهده این کار برآیم و توازن و تعادل به هم خورده باشد؛ گرچه تلاش بنده در این جهت بود.

نباید ناگفته بگذارم که اگر در جایی بین وفاداری و زیبایی مخیر شدم، بنده وفادار ماندم، زیرا با وحی و متن قدسی سروکار داشتم.

● جناب‌عالی در جاهایی که بین وفاداری و زیبایی مخیر ماندید، به قول خودتان «وفادار ماندید»، ولی در پانوشت انتخاب زیبا را نیز آورده‌اید که می‌توان نمونه‌های زیادی را آورد.

○ درست است، اما در خیلی موارد هم این کار را نکردم. در سوره بقره، آنجا که صحبت از رعد و برق است، یا در قضیه

قبل از چاپ اصلاح شد. آقای سیدحسین صدرالحفاظ به این بعد کار توجه داشت. دیگران را هم ناشر پیشنهاد کرد و من هم موافقت کردم. بعد هم در مؤخره ترجمه نوشتیم: «هر کس این ترجمه ناقابل را هر چند یک کلمه، به معنای راستین کلام مقدس وحی نزدیک‌تر کند، بدانند که در اجر معنوی آن به همان اندازه شریک خواهد شد و این جانب نه‌تنها به هیچ‌وجه روی گردان نمی‌شوم که خشنود نیز خواهیم شد.»

اعتقاد بنده این است. در مجموع نه‌تنها اشخاص مشهور، بلکه عزیزی از شیراز، تبریز و جاهای دیگر به اندازه اشرفی که داشتند، یادآوری کردند. حتی کسانی که در بخش سجاوند کار تذکر دادند، باز هم مأجورند؛ مثل کسانی که گفتند در جایی ویرگول زیادی است، جایی غلط املائی یا چاپی هست یا جایی نقطه می‌خواهد. برخی هم این نکته‌ها را گفتند و هم چیزهای جدید را به بنده گوشزد کردند و سهوهای بنده را برشمردند.

باید عرض کنم، مواردی که بنده در طول این چهار چاپ به آن‌ها رسیدم، بسیار بیشتر از آن مواردی بود که آقایان خرمشاهی و استاد ولی یادآوری کردند. زیرا این دو بزرگوار از بعد ویرایشی، آن هم به معنای اخص کلمه، روی ترجمه کار می‌کردند. بنده پس از ترجمه هر سه چهار جزء آن را با پست از تاجیکستان برای آقای خرمشاهی می‌فرستادم. ایشان می‌دید و نظر خودش را می‌فرمود. بنده هم وقتی تابستان‌ها به ایران می‌آمدم، آنچه نزد ایشان بود، می‌گرفتم، به همراه می‌بردم و اعمال می‌کردم.

اما آقای استادولی، در سه ماه زمستان ۱۳۸۳ قبل از آنکه ترجمه چاپ شود، ترجمه را دیدند. به این صورت که بنده در این سه ماه ۱۲ مرتبه به منزل ایشان رفتم. در هر نوبت (هفته‌ای یک‌بار) که می‌رفتم، درباره آن قسمتی که هر هفته روی آن کار کرده بودند، مورد به مورد بحث می‌کردیم، در این بحث‌ها برخی از نظرهای ایشان را می‌پذیرفتم و برخی را هم نمی‌پذیرفتم.

حال باید به موضوع مهمی اشاره کنم که امیدوارم برای مترجمان دیگر مفید باشد: من تمام مجلات قرآنی را که بعد از انقلاب منتشر شدند، دیدم. قبل از انقلاب مجله ویژه قرآن نداشتیم، اما برخی از نوشته‌های مربوط به قرآن را که برای مثال در مجله «یغما» چاپ می‌شد، یا نوشته مرحوم مطهری را درباره ترجمه مرحوم پاینده بود، مطالعه کردم. غیر از مجلات ویژه قرآن، مثل «ترجمان وحی»، در مجلات دیگر هم که مطالبی درباره قرآن چاپ می‌شد، مطالعه کردم به‌طور کلی هر مجله‌ای را که مطالب قرآنی در نقد ترجمه‌ها یا

## بنده ترجمه را کاری هنری می‌دانم، به همین دلیل با نظر آقای خرمشاهی که پیشنهاد ترجمه جمعی قرآن را دادند، موافق نیستم

گاو بنی اسرائیل (سوره بقره)، اگر زیبایی ملاک بود، می‌شد ترجمه‌ای بهتری کرد. ولی بنده که واقعاً وفاداری را رعایت کردم، به صورت آنچه در متن آمده بود، ترجمه کردم.

● خوب است به موضوع ویراستاری بازگردیم.

○ وقتی چاپ اول درآمد، دیگر متن را برای ویرایش به کسی ندادم. زیرا افراد فرصت ندارند آن‌طور که روی کار خود وقت می‌گذارند، همان وقت برای کار دیگران بگذارند. منظوری ناسپاسی نیست، بلکه به عمل طبیعی افراد اشاره دارم. البته بنده معتقدم که مترجم می‌تواند ویراستار خوبی برای کار خودش باشد؛ با این شیوه‌ای که عرض کردم.

گذشته از همه این نکات، بنده ترجمه را کاری هنری می‌دانم، به همین دلیل با نظر آقای خرمشاهی که پیشنهاد ترجمه جمعی قرآن را دادند، موافق نیستم. معتقدم می‌شود چنین کاری کرد، اما نتیجه نهایی به صورت شتر گاو پلنگی خواهد شد؛ مگر اینکه در نهایت یک نفر تدارک نسخه نهایی را به‌عهده بگیرد.

● یعنی یک نفر حرف آخر را بزند؛ مثل سرو ویراستار که انتخاب نهایی هم با اوست.

○ این کار همان است که یک نفر انجام می‌دهد، اما اگر یک نفر بخشی از کار ترجمه را انجام دهد و دیگران هر کدام بخشی دیگر را، ممکن نیست. ترجمه مانند شعر، یک کار هنری است. شعر رنگ و بوی شاعر خود را دارد. به همین دلیل پس از ویراستاری ترجمه از طرف یک یا چند نفر، سرانجام به نام مترجم خاص منتشر می‌شود. برای مثال عرض کنم، ترجمه آقای مهدی فولادوند، با آنکه ۱۰ ویراستار کارش را دیدند، اما در نهایت متن ترجمه، شکل و بوی نثر مرحوم فولادوند را دارد.

بر کار بنده آقای کوشا در فصل‌نامه بیتان، ۵۰ صفحه نقد نوشت. ایشان در ۳۰ تا ۳۵ صفحه، از ترجمه‌ام تعریف کرد و در ۱۰ صفحه گفت؛ مواردی هم به‌نظم رسید که در آن‌ها ترک اولی است. لذا این نقد را جلویم گذاشتم و هر مورد را که پسندیدم، به آن عمل کردم. ضمن اینکه آقای کوشا کتابی دارد که در آن به نقد حدود ۲۰ ترجمه تراز اول پرداخته است؛ از ترجمه مرحوم طالقانی بگیر تا ترجمه بنده که آخرین نقد ایشان در این کتاب است.

من تمام این نقدها را از ابتدا تا انتها خواندم و با ترجمه‌ام مقایسه کردم. هر مورد از نقدها را پذیرفتم و دیدم که در کار ترجمه بنده خدشه‌ای وارد است، بر آن اساس کارم را اصلاح کردم.

بنده همچنین به تمام بحث‌های لغت‌شناسی، ریشه‌شناسی و اشتقاق کلمات رجوع کردم. اگر حرف درست و مناسب یافتیم، در کارم اعمال کردم. در پانویشت ترجمه‌ام از این نوع نوشته‌ها پر است. به همین دلیل یکی از منتقدان نوشت، اگر پانویشت‌های ترجمه بنده را جمع کنیم، در حد کتابی است. این پانویشت‌ها در چاپ اول آمده‌اند و در چاپ‌های بعد هم، اگر مواردی را در کتاب‌ها یا مقالات مجلات دیدم، بر آن‌ها افزودم. زیرا با ناشرم از ابتدا قرار گذاشتم و در قرارداد نیز نوشتم که بنده ممکن است در هر چاپی تغییراتی را اعمال کنم (چه کم، چه زیاد). ایشان هم پذیرفتند. صفحه‌بندی هم طوری است که پانویشت از صفحه مربوط خارج نمی‌شود.

● در ترجمه «بسم الله الرحمن الرحيم»، چرا مانند مترجمان دیگر به ریشه مهربانی فارسی برنگردانیدید؟ چرا ریشه بخشودن را انتخاب کردید؟ گرچه ذیل «ویژگی‌های ترجمه» تان مرقوم داشته‌اید: «سلمان فارسی نخستین مترجم فارسی قرآن کریم نیز، بنا بر مشهور، این آیه را به نام بخشنده بخشاینده ترجمه کرده بوده است.»

○ این را نوشته‌ام و سلمان فارسی چشم ماست و بالاتر از گفتار رسول خدا (ص) نداریم که «سلمان مآ اهل البيت». اما قبل از آنکه با برگردان سلمان فارسی آشنا شوم، این انتخاب را کردم. زیرا می‌خواستیم همان‌طور که رحمان و رحیم از یک ریشه‌اند، در فارسی هم از یک ریشه باشند. می‌دانید که از استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، صاحب صلاحیت‌تر در ترجمه یک کلمه عربی به یک کلمه فارسی وجود ندارد. اگر در قرون گذشته هم بگردیم، کمتر پیدا می‌کنیم، مگر بتوان از کتاب زمخشری نام برد.

مرحوم فروزانفر واقعاً از رجال زبان و ادبیات فارسی است. ایشان آثار بسیار درخشانی دارد که یکی از آن‌ها فرهنگ تازی به پارسی است. این فرهنگ در سال ۱۳۱۹، یعنی یک سال قبل از فرار رضاشاه، به وسیله «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» (دوره اول) چاپ شد. متأسفانه این فرهنگ فقط «الف» تا «ر» را دارد. خوش‌بختانه هم «رحمان» و هم «رحیم» در حرف «ر» آمده‌اند. آقای فروزانفر، «رحمان» و «رحیم» را «بخشنده» و «بخشاینده» معنی کرده‌اند.

● برخی هم «بخشاینده» و «بخشایشگر» ترجمه کرده‌اند که باز هم از همان ریشه است.

○ اما من نگفتم. حال اگر شوکه نمی‌شوید، بگویم تنها موردی که بنده از ته دل آرزو کردم، ای کاش رضاشاه یک سال دیرتر فرار می‌کرد، همین موضوع چاپ فرهنگ تازی به پارسی است. معلوم است که زور رضاشاهی باعث شد تا فروزانفر این بخش از فرهنگ را آماده کند. اگر این اتفاق





مترجمان ما تا چه حد توانسته‌اند به درک درست و به قاعده از ظرفیت‌های زبان فارسی در برگردان قرآن برسند؟

○ حتی اگر کار سلمان فارسی (به‌عنوان نخستین مترجمان قرآن کریم) را نادیده بگیریم، باز افتخار نخستین ترجمه کامل قرآن، نصیب زبان فارسی می‌شود که در زمان ساسانیان صورت پذیرفت. زیرا کسی جرئت نداشت که کلام الهی را از عربی به زبان دیگری برگرداند. لذا ابتدا و به اجبار از علمای وقت مجوز گرفتند، بعد ترجمه را به زبان فارسی انجام دادند. با این حال، نه‌تنها ترجمه قرآن به فارسی تحت‌اللفظی بود، بلکه به همین دلیل ترجمه از ساختار زبان فارسی هم فاصله گرفت و ساختار عربی پیدا کرد. در بهترین ترجمه‌ها، از قرآن قدس در قرن سوم تا کار طبری عموم تفسیرها و ترجمه‌ها جمله‌ها عربی هستند. علت آن هم این بود که به نظرشان می‌آمد باید حرمت نگهدارند تا میثاق الهی ناکرده از چارچوب وفاداری به متن الهی عدول کنند. یعنی تقوا علت این کار شده است. تا اینکه ترجمه آقای الهی قمشه‌ای که فردی معمم و روحانی بود، کار جدیدی درآمد.

● در حقیقت، آن مرحوم انسانی وجیه‌المله بود و هنوز هم نامش به احترام برده می‌شود.

○ بله، این ویژگی سبب شد تا مردم عادی ترجمه‌اش را بپذیرند. کار ایشان که ترجمه را از قید تحت‌اللفظی درآورد، ممکن بود در جامعه شوکی ایجاد کند، اما به این دلیل که روحانی بود و جامعه به‌خوبی ایشان را می‌شناخت،

می‌افتاد، یقین دارم که بقیه این فرهنگ بسیار عالی و بسیار سطح بالا هم آماده می‌شد.

● تا زمانی که ترجمه کامل مرحوم الهی قمشه‌ای از قرآن کریم منتشر شود، ترجمه قرآن به فارسی با ساختار زبان عربی مطابقت داشت. اما الهی قمشه‌ای با جسارت این وضع را دگرگون کرد. اگرچه آقای خرمشاهی در جایی نوشته‌اند که ایشان از یک نفر دیگر که در دوره قاجار می‌زیست، الگو گرفت. در هر حال به دلایل مختلف این ترجمه (ترجمه شرح) با وجود نقدهای زیادی که حتی در زمان حیات آن مرحوم صورت گرفت، با استقبال عموم مردم مواجه شد و ناشران مختلف آن را مسلسل‌وار چاپ کردند و هنوز هم چاپ می‌کنند. اکثر مردم نیز نه با نقد آشنا هستند و نه به نقدها توجه دارند، اما این ترجمه را برای خود راهی به فهم قرآن می‌دانند. به هر حال ترجمه ایشان نقطه عطف و آغاز تحول ترجمه قرآن به فارسی بود که این شیوه کار به‌ویژه بعد از انقلاب اسلامی رونق بسیار پیدا کرد.

جناب‌عالی به‌عنوان یکی از صاحب‌نظران که به زبان و ادبیات فارسی و عربی احاطه دارید، با معارف قرآنی آشنا هستید، به‌عنوان شاعر هم شناخته می‌شوید که مزیتی است برای درک حداقل برخی از ظرافت‌های زبانی و ادبی قرآن کریم...

○ به شرطی که هوایی نشویم بخواهیم قرآن را به شعر ترجمه کنیم!

● اگر فرصت بود، در این زمینه نیز پرسشی را با شما در میان خواهیم گذاشت. به هر حال بعد از ۶-۵ دهه که از عمر ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای می‌گذرد، بفرمایید

حقی اگر کار سلمان فارسی (به‌عنوان نخستین مترجمان قرآن کریم) را نادیده بگیریم، باز افتخار نخستین ترجمه کامل قرآن، نصیب زبان فارسی می‌شود که در زمان ساسانیان صورت پذیرفت



چنین وضعی پیش نیامد و حتی سبب رواج ترجمه‌شان شد. مردم هم که دغدغه کاستی‌ها را ندارند. ترجمه ایشان ۵۰ غلط فاحش دارد که به‌دقت افراد متخصص بازمی‌گردد. حتی ما کسانی را می‌شناسیم که مفسرند، اما «ان» محققه از مثقله را شرطیه گرفته‌اند.

این آیه سوره مبارکه جمعه: «... و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین» (آیه ۲) را چند نفر از مترجمان ترجمه کرده‌اند: «اگر چه در...» که اصلاً معنی نمی‌دهد. به این ترتیب خداوند در آیه می‌فرماید: به آنان حکمت یاد دادم، اگر چه در ضلالت مبین بودند که بی‌معنی است. اینجا، جای «اگر چه» نیست. باید به تعبیر ما گفت: «گمراه بودند بی‌گمان ایشان» که بنده در ترجمه آورده‌ام: «... و به راستی پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

امثال این موارد زیاد است. بنده در ادب توحید مثال «مکروا و مکروا لله» را در حوزه مفهومی زدم. گرچه مشکل اینجا لفظی است، اما به مفهوم هم تسری می‌یابد. برای مثال، اگر جایی «ان» محققه از مثقله باشد و کسی «ان» نافیه بگیرد، تفاوت از زمین تا آسمان می‌شود. اینجا فقط مفهوم فارسی را خراب می‌کند، آنجا مفهوم عربی را هم خراب می‌کند و نوافاداری به متن به حساب می‌آید.

به هر حال، مرحوم قمشاهای این سد را شکستند و به قول شما نشان دادند که زبان فارسی زمینه و ظرفیت آن را دارد که بدون آنکه لازم باشد، کلام الهی را کلمه به کلمه معنی کنیم و ساختار نحوی عربی را در ترجمه فارسی به کار بگیریم، می‌توان به این زبان ترجمه کرد و درست هم ترجمه کرد. اینکه انسان محل سهو و نسیان است، بحث دیگری است. اما به‌طور کلی این موضوع وضع ترجمه را تغییر داد و دیگران به‌ویژه کسانی که تسلط‌شان به زبان فارسی بیشتر بود، موفق‌تر عمل کردند، مانند مرحوم ابوالقاسم پاینده که قبل از انقلاب قرآن را ترجمه کرد.

ترجمه مرحوم پاینده یکی از ترجمه‌های زیبای قرآن به فارسی است. اینجا درباره اشتباه‌های ایشان حرف نمی‌زنیم. وی توانست به‌خوبی از ظرفیت‌های زبان و نشر فارسی بهره بگیرد. آقای پاینده آدمی فاضل و نویسنده‌ای تواناست. هم عربی

و هم فارسی‌اش خوب است. برخی از مشکلات ترجمه ایشان را مرحوم مطهری (مجله یغما، سال یازدهم، شماره ۱۱۸، مقاله نقدی بر ترجمه پاینده) و دیگران یادآوری کرده‌اند.

**مرحوم قمشاهای این سد را شکستند و به قول شما نشان دادند که زبان فارسی زمینه و ظرفیت آن را دارد که بدون آنکه لازم باشد، کلام الهی را کلمه به کلمه معنی کنیم و ساختار نحوی عربی را در ترجمه فارسی به کار بگیریم، می‌توان به این زبان ترجمه کرد و درست هم ترجمه کرد**

● آنچه مطرح شد یک بخش کار است. بخش دیگر کار به سبک قرآن بازمی‌گردد که نوعی از تجربه آن را مرحوم دکتر سیدجعفر شهیدی در ترجمه «نهج البلاغه» نشان داد که سعی کرد آهنگ ادبی نهج البلاغه، به‌ویژه سجع‌ها و توازن‌ها را، در فارسی نیز رعایت کند؛ البته تا حدی که می‌توانست. در ترجمه قرآن کریم به‌ویژه در ترجمه سوره‌های مکی و سوره‌های کوتاه، و به‌طور اخص سوره‌هایی که به قیامت و حشر می‌پردازند، مترجمان ما موفق نبوده‌اند (البته نسبت‌های عدم توفیق متفاوت است) و نتوانسته‌اند، عظمت، ابهت و شکوه و هیمنه موجود در آیات این سوره‌ها را به فارسی منتقل کنند. البته در ترجمه سوره‌های دیگر موفقیت و توفیق بیشتر و حتی گاهی بسیار قابل توجه است.

عرض بنده این است که جناب‌عالی مثل دیگر مترجمان تلاش خود را کرده‌اید و آخرین حد سعی‌تان را نشان داده‌اید، آیا باز هم زمینه دارد که ترجمه این سوره‌ها و آیات، به عظمت و کنه آن‌ها نزدیک‌تر شود؟ می‌دانیم که حتی مردم عادی، وقتی قرائت قرآن را می‌شنوند یا خود آن را می‌خوانند، حداقل در زمان خواندن یا شنیدن دچار هیجان روحی می‌شوند؛ حال بگذریم از گوش کردن به تلاوت قاریان ممتاز و خوش‌لحن مثل عبدالباسط و دیگران. در نهایت، در ترجمه فارسی تا چه حد می‌توان به این ویژگی‌های متن اصلی نزدیک شد؟

○ بنده به‌عنوان یک کار فرعی در کنار ترجمه نهج البلاغه، دارم شعرهای دوره جاهلیت مخصوصاً «معلقات سبع» را ترجمه می‌کنم. در ترجمه شعر جاهلی، به‌ویژه اکنون که دارم آثار امروالقیس را ترجمه می‌کنم، می‌توانم در این کار از همه ظرفیت‌های زبانی استفاده کنم و راه باز است. اگر در جایی بنده از چارچوب متن خارج شدم و به متن وفادار نبودم، اشکالی ندارد، اما واقعاً می‌توانم به قرآن چنین جسارتی بکنم! در ابتدای مقدمه ترجمه‌ام از قرآن نوشته‌ام: «نخستین مشکل ترجمه قرآن، و حیانی بودن آن است! به عبارت دیگر، نخستین مشکل در ترجمه قرآن، این است که متن آن از آفریدگار است و ترجمه آن از آفریده. خداوند آفریننده سخن است و ما بندگان، به توفیق و یاری او، تنها سخن‌آور می‌توانیم بود.» حقیقت این است که ما بنده‌ایم و او خداست «بنده که حریف خدا نمی‌شود.

● درست می‌فرمایید. بنده منظورم در حد توانایی‌های مترجم به‌عنوان انسان و امکاناتی است که در زبان وجود دارد و استفاده از این امکانات برای نزدیک کردن ترجمه به متن اصلی و قدسی است.

○ می‌خواهم بگویم که در خود قرآن، چند جا (بقره/ ۲۳، یونس/ ۳۸، هود/ ۱۳ و ۱۴، اسرا/ ۸۸ و طور/ ۳۴) گفته می‌شود، تحدی امکان ندارد. از مسیلمه (کذاب) بگیر تا دیگران، خودشان را خراب کرده‌اند. وقتی در خود عربی این امکان نیست، شما چه طوری در فارسی چنین انتظاری دارید؟

● هرگز قصد تطبیق و انطباق نداریم. نمی‌خواهیم اینهمانی صددرصد باشد که عاقلان دانند ممکن نیست. قرآن هم در آیات تحدی، اینهمانی صددرصد را رد می‌کند. تجربه هم نشان داده است که ممکن نیست. همان‌طور که فرمودید، هیچ‌کس حریف خداوند نمی‌شود. اما هدف از این پرسش آن است که امکان و حدود قرابت و نزدیکی مطرح شود. وقتی در قرآن می‌خوانید: «إذا الشمس كورت» (تکویر/ ۱)، همین نوع ساختار و ادای واژه‌ها و هیجان ناشی از بیان...

○ درست است. یکی از اشکالات کار ما این است که همه جای قرآن قله است. در جایی «یا ارض ابلعی ماءک» (هود/ ۴۴) آمده است و کتابی ۴۰۰-۳۰۰ صفحه‌ای در کتابخانه‌ام دارم که فقط درباره «یا ارض ابلعی» نوشته شده است. تا ۲۹ آرایه در همین آیه کشف کرده‌اند. خوب این آیه قله اورست است، اما معنایش این نیست که «سوره مسد» (تبت یدا...) چاله است. «تبت یدا» هم قله است؛ اگر دماوند نباشد، الوند است. این موضوع برای همه برهانی بود که به ادبیات ما سرایت کرد:

در معانی و بیان کی بود یکسان سخن

گرچه گوینده بود چون جاحظ چون اصمعی

در کلام خالق بی‌چون که وحی منزل است

کی بود «تبت یدا» مانند «ارض ابلعی»

به یاد صحبت لاری، شاعر بزرگ لارستان افتادم. وی شاعر دوره فتح‌علی‌شاه است که آخر عمر، کور شد. روزی به یک مجلس علمی رفت. در صدر جا نبود. دستش را می‌گیرند، می‌چرخانند و سرانجام دم در می‌نشانند. فکر می‌کردند چون کور است، متوجه نمی‌شود. اما متوجه شد و گفت: قبل از اینکه به صحبت ادامه بدهید، یک دوبیتی به یاد آمد، بخوانم:

چه شود گر نشیند اهل ادب

زیر دست کسی که بی‌ادب است

«قل هو الله احد» ببین که در قرآن

زیر «تبت یدا» لب است

این همه شاعران درجه یک، از دیروز تا امروز در میان عرب‌ها بوده‌اند، از منتبّی بگیر تا آدونیس، شاعر امروز. آن‌ها اگر می‌توانستند، می‌کردند که خود قرآن گفته است، نمی‌توانند. پس در فارسی که معلوم است، نمی‌توان چنین کرد. پیش از

گرمارودی، سعدی بود که با هم قابل مقایسه نیستند. یا فردوسی بود که جای خود دارد.

سعدی و فردوسی عاقل بودند، صحبت از ظرفیت زبان فارسی نیست. صحبت و حیانی بودن این کلام است که در کلام بشری نمی‌گنجد. شما در

در ابتدای مقدمه ترجمه‌ها از قرآن نوشته‌ام: «نخستین مشکل ترجمه قرآن، و حیانی بودن آن است! به عبارت دیگر، نخستین مشکل در ترجمه قرآن، این است که متن آن از آفریدگار است»

ترجمه خیلی هنر بکنید، مطلب معقولی دربیارید.

اما درباره دکتر شهیدی. من دانشجوی ایشان در دوره دکتری بودم. هر هفته می‌فرمودند بخش‌هایی از نهج‌البلاغه را ترجمه بکنیم و خدمتشان ببریم. یک روز بنده به استاد پیشنهاد کردم: «خوب است برای اینکه ما نمونه‌ای از ترجمه داشته باشیم، حضرت عالی هم نهج‌البلاغه را ترجمه بفرمایید، شاید مقدمه‌ای باشد برای اینکه تمام نهج‌البلاغه را ترجمه بکنید». گفت: «ببینم!» خوش‌بختانه از هفته بعد کار ترجمه را شروع کرد که به ترجمه کل نهج‌البلاغه منجر شد. کار ایشان، کار ادبی بزرگ و کارستان و کاری کلاسیک است، ولی من اگر در ایشان نفوذ داشتم، می‌گفتم سجع را که مربوط به قرن هفتم و هشتم است، بردارند. بنده در تمام ترجمه‌هایم از جمله قرآن و صحیفه سجاده و اکنون که مشغول ترجمه نهج‌البلاغه‌ام، سعی کرده‌ام یک نمکی از باستان‌گرایی داشته باشد، زیرا این متون مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش‌اند. وحی هم به لسان قوم نازل شد.

● شما درباره صرف خواندن قرآن - بدون عنایت به معنا و مفهوم - چه فکر می‌کنید؟

○ در روایات داریم که حتی نگاه کردن به آیات قرآن مفید است. پس از انتشار ترجمه بنده، افراد زیادی از طریق نامه یا تلفن یا حضوری به من گفته‌اند که تا حالا فقط متن قرآن را می‌خواندیم، ولی با توجه به ترجمه روان شما، ترجمه آیات را هم می‌خوانیم. می‌گویند ترجمه شما سبب افزایش علاقه ما به خواندن قرآن شده است و این ترجمه فهم ما را از آیات نیز بیشتر کرده است.

در حقیقت، علاقه‌مندان به قرآن می‌گویند: اگر ترجمه خوب، روان و راحت باشد و بتواند بین خواننده و وحی ارتباط ایجاد کند، مفید است. به‌ویژه این روش چاپ که یک صفحه متن عربی قرآن بیاید و در صفحه روبه‌رو ترجمه آن، خواندن را راحت می‌کند.

● آقای دکتر گرمارودی، برای شما از خداوند طلب دوام عزت و سلامتی داریم.

